**اصول: استصحاب، جلسه 8: 21/07/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

خب بحث در مورد جریان استصحاب فرد مردد بود.

عرض کردم استصحاب فرد مردد را یک موقعی در آن موردی که استصحاب کلی قسم اول هست، می‌خواهیم جاری کنیم؛ یک فردی که مردد هست بین اینکه زید هست یا عمرو است یقین داریم؛ بنابر هر دو فرضش شک داریم که این هنوز موجود هست یا موجود نیست. خب آنجا این را جزو ملحقات استصحاب کلی قسم اول می‌دانند. خب اینجا یک بحث این است که استصحاب کلی جاری می‌شود یا نمی‌شود، در جایی که اثر مال کلی باشد؛ یک موقع بحث این است که استصحاب فرد جاری می‌شود یا نمی‌شود، که خب جایی که اثر مال فرد باشد.

خب بحث‌هایش گذشت. ما بحث دیگر این است که استصحاب فرد مرددی که در ذیل بحث استصحاب کلی قسم ثانی باید بحث بشود. البته ما این بحث را به یک معنا زودتر از بحث خود استصحاب کلی قسم ثانی طرح کردیم؛ چون آقای روحانی اینها را به همدیگر وابسته کرده بودند، به آن ارجاع داده بودند، این منشأ شد که ما این را زودتر بحث کنیم.

عرض کنم خدمت شما خب اینجا اشکالاتی در مورد استصحاب فرد در این قسم شده. یک اشکال این است که گفتند که ما یقین سابق نداریم به این اعتبار که نسبت به فرد ما یقین نداریم. آن یقینی که ما داریم، یقین به جامع هست و علم اجمالی به جامع تعلق می‌گیرد.

خب مرحوم آقای صدر این را این اشکال را این جوری پاسخ می‌دهند که ما ممکن است روی دو تا مبنا این اشکال را پاسخ بدهیم. یکی این مبنا که ما بگوییم در استصحاب یقین رکن نیست، نفس حدوث رکن است. وقتی نفس حدوث رکن بود، ما اینجا می‌توانیم بگوییم دو تا استصحاب دو تا قضیه شرطیه ما داریم که می‌دانیم یکی از شرط‌های این دو تا قضیه، تحقق دارد سابقا، در نتیجه علم به تحقق احد الجزائین داریم. ما می‌دانیم آن حادث اگر زید باشد، یعنی در واقع این جوری تعبیر بکنم؛ مفاد استصحاب حکم به بقاء علی فرض الحدوث است. مفاد استصحاب. ما دو تا قضیه تعبدیه داریم؛ شارع مقدس گفته است اگر آن حادث زید باشد، بگو هنوز باقی است. اگر آن حادث عمرو باشد هم بگو هنوز باقی است. ما می‌دانیم یکی از این دو تا قضیه شرطیه، شرطش موجود است؛ بنابراین تعبدا احد الجزائین موجود است و حکم آن احد الجزائین را باید بار کنیم. به این شکل ما استصحاب را بخواهیم اینجا جاری بکنیم.

خب، عرض کنم خدمت شما، ما البته، این یک مبنا. یک مبنای دیگر این است که بگوییم علم اجمالی طبق مبنای آقا ضیا، علم اجمالی به واقع تعلق می‌گیرد نه علم اجمالی به جامع. بنابراین آن واقع وقتی مردد هست، ما علم اجمالی داریم به آن واقع علی واقعیته.

ما بحث می‌کردیم که ما اینجا یقین را که می‌خواهیم تصریح کنیم نه روی مبنای آقا ضیاء می‌خواهیم عرض کنیم نه به اعتبار این دو تا قضیه شرطیه‌ای که یکی از شرط‌هایش محقق است می‌خواهیم بگوییم. نه، ما می‌خواهیم بگوییم ما علم اجمالی داریم که یک فردی اینجا موجود هست. متعلق علم اجمالی عنوان مردد است. این عنوان مردد غیر از جامع، با جامع هم فرق دارد و وجدانا ما می‌دانیم یک چنین یقینی را داریم. این را مرحوم آقای آسید محمود هاشمی هم در حاشیه بحوث اشاره کرده که ما استصحاب را به نحو احدی القضیتین نمی‌خواهیم اجرا کنیم، همان علم به صورت ذهنیه مردده را می‌خواهیم استصحاب کنیم.

خب بنابراین ما اشکال یقین سابق داشتن را با آن مبانی که آقای صدر می‌خواهد حل کند که ما آن مبانی را قبول نداریم و اینها، نمی‌خواهیم، چون نه ما نه مبنای آقای صدر مبنای اینکه رکن استصحاب یقین نیست و حدوث است این را قبول داریم، ما قبلا صحبتش را کردیم، نه رکن استصحاب خود یقین است، یک. در ثانی مبنای آقای ضیا را هم قبول نداریم. روی این مبانی ما مطلب را تام نمی‌دانیم؛ روی مبنای دیگری اصل یقین سابق را تصریح می‌کنیم.

س: ...

ج: حالا آن یک نکته دیگری است.

آن نکته حالا بعدا این مطلب را به طور عام عرض می‌کنم که من تصورم این است که بسیاری از این استصحاباتی که این آقایان تصویر کردند عرفی نیست. آن یک مرحله دیگری است که بحث اثباتی قضیه و عرفی بودن این قضیه را باید اینجا دنبال کرد که آیا واقعا عرفی است؟ و الا منهای بحث عرفی بودن و توجه نداشتن عرف به چنین یقین و شکی اشکال دیگری نیست در بحث. اگر عرفی باشد، عرف یک چنین یقینی برایش طبیعی باشد امثال اینها، آن اشکالی در این جهت نیست. حالا آن را بعدا در موردش صحبت می‌کنم.

عرض کنم خدمت شما این اشکال اولی که مرحوم آقای صدر مطرح می‌کنند، اشکال این است که یقین سابق ما نداریم.

اشکال دومی که طرح می‌کنند این است که ما شک علی ای تقدیر نداریم. چون آن مستصحب ما اگر در ضمن یکی از دو فرد باشد قطعا زائل شده؛ در ضمن فرد دیگر باشد، آن مثلا حالا دو جورش هم آن هم اینها تصویر کردند که قطعا باقی است یا محتمل است باقی باشد یا محتمل است باقی نباشد. حالا این فرضش را مثلا در نظر بگیرید که اگر در ضمن یک فرد باشد قطعا زائل شده، در ضمن یک فرد دیگر باشد محتمل است باقی باشد محتمل است باقی نباشد. خب اگر در ضمن فرد اول باشد، آن قطعا زایل شده دیگر شک نداریم، در ضمن فرد دوم باشد شک داریم. پس بنابراین ما به هر حال شک نداریم.

این اشکال البته ببینید این اشکال را یک موقعی به این لسان بیان می‌کنیم که به این لسانی که من عرض کردم بیان می‌کنیم شبیه همان اشکالی بود که آقای روحانی در منتقی الاصول مطرح کرده بودند که ما آنجا در پاسخش عرض کردیم که این مطلب درست نیست که اگر این حادث مثلا در مثال دوران امر بین حدث اصغر و حدث اکبر بگوییم اگر این حدث در واقع حدث اصغر است، من می‌دانم که زائل شده است. نه، اگر واقعا هم حدث اصغر باشد من نمی‌دانم این حدث مردد زایل شده یا زایل نشده. چرا؟ چون من به آن واقعه علم ندارم. مجرد اینکه واقعا آن حدث، حدث اصغر باشد، کافی نیست برای اینکه علم من ایجاد بشود. باید به حدث اصغر بودنش علم داشته باشم؛ نه اینکه اگر واقعا حدث اصغر باشد، من علم پیدا می‌کنم که دیگر آن حدثی که من یقین الحدوث بود دیگر موجود نیست، نه. اگر علم پیدا می‌کردم که آن حدث، حدث اصغر است، این علم اجمالی من زایل می‌شد. خب این که دیگر شرط نیست، همیشه اگر در همه موارد علم و شکی که ما استصحاب می‌خواهیم جاری کنیم، اگر آن عاملی که سبب می‌شود که من شک می‌کنم، آن عامل مرتفع بشود، خب دیگر شک من هم برطرف می‌شود دیگر. همیشه این جوری است دیگر. من شک دارم که زید عادل است یا عادل نیست، نمی‌دانم از او فسقی سر زده یا نزده؛ من اگر بدانم از او فسق سر زده، مخرج است از عدالت، خب می‌دانم دیگر عادل نیست، این ظرف شرط معمول است. این که شخص نمی‌خواهد بگوید که با وجود سببی که رافع شک من هست، باز هم باید شک بکنم. این را که کسی نمی‌خواهد این مطلب را بگوید. یکی اینکه یک خلطی شده بین اینکه واقعا حدث حادث آن حدثی که من به آن علم دارم، حدث اصغر است، یا علم داشته باشم، مجرد اینکه واقعا آن حدث، حدث اصغر باشد، کافی نیست برای اینکه برای من علم ایجاد کند. آن چیزی که علم ایجاد می‌کند علم به حدث اصغر بودن است. و این مقدار که دیگر لازم نیست من هم، بنابر تقدیر علم به اینکه این حدث، حدث اصغر است، باز هم باید شک داشته باشم.

ولی آقای صدر اینجا به یک بیان دیگری، بیان را مطرح می‌کنند. بیانی که ایشان می‌کنند این است که در واقع ایشان می‌گویند که ما در واقع اشکال را به این شکل طرح می‌کنند که ما علم، شما اگر بگویید که ما علم داریم که یا حدث اصغر موجود بوده سابقا یا حدث اکبر موجود بوده، در واقع یک چنین علمی دارید؛ الان نمی‌دانید آن حدثی که قبل هست هنوز موجود است یا موجود نیست. اگر آن حدث، ایشان اینجوری تعبیر می‌کند، آن حدث مردد بین آن چیزی هست که یقبل التنجیز و چیزی هست که لا یقبل التنجیز؛ چون اگر حدث اصغر باشد به دلیل اینکه مرتفع شده دیگر قابلیت تنجیز ندارد؛ اگر حدث اکبر باشد قابلیت تنجیز دارد؛ و چیزی که مردد هست بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز، لا یقبل التنجیز. این را به عنوان یک اصل کلی که مرحوم آقای صدر خیلی جاها به این بحث معتنی هست. الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز لا یقبل التنجیز. روی این به اصطلاح نکته بحث را ادامه می‌دهد.

اینجا من قبلا این بحث را در بحث‌های علم اجمالی به تناسب در بعضی بحث‌هایش اشاره کردم که آیا این کلام الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز این درست است، درست نیست و امثال اینها، قبلا اشاره کردم، حالا می‌خواهم با یک بیان دیگری اینجا بحث را دنبال کنم.

ببینید ما می‌دانیم یک فردی در زمان سابق بوده، آن فردی که در زمان سابق بوده، یک موقعی می‌گوییم که آن فرد، اگر الان موجود باشد، هر یک از این دو تا فرد باشد، اگر موجود باشد آیا اثر دارد یا اثر ندارد؟ بر فرض وجودش باید اثر داشته باشد. یک موقعی ما می‌گوییم که حتما بر فرض وجود نمی‌خواهیم بگوییم اثر داشته باشد؛ بالفعل باید اثر داشته باشد. خب ما در ما نحن فیه حدث اصغر و حدث اکبر بر فرض وجودشان هر دو اثر دارند؛ اگر موجود باشد خب تصدیق دارد تنجیز می‌آورد. چرا تنجیز نمی‌کند بنابر اینکه حدث اصغر نباشد؟ چون موجود نیست. حکم بر فرضی که موجود نیست که دیگر نباید تنجیز بکند. ما حکم را که بخواهیم بگوییم اگر موجود باشد باید منجز باشد قابلیت تنجیز داشته باشد. این حدثی که اینجا هست، اگر حدث اصغر باشد، اگر موجود باشد در ظرف لاحق، اگر باقی باشد، اثر دارد، قابلیت تنجیز دارد، منجز است، ولی موجود نیست به خاطر همین تنجیز نمی‌کند. یک موقعی هست نه، بر فرض وجودش هم اثر ندارد. مثلا فرض کنید در آن بحثی که مرحوم آقای صدر قبلا مطرح می‌کند، در بحث جایی که من علم اجمالی دارم که یا مثلا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر واجب است. نماز جمعه هم غیرمقدور باشد، بحث استصحاب را نمی‌خواهیم بگوییم، اصلا ذاتا، مردد نماز واجب در ظهر جمعه بین نماز ظهر و نماز جمعه. و نماز جمعه هم غیر مقدور است برگزار کردنش، شرایطی هست که نمی‌شود نماز جمعه برقرار کرد، شرایطش را نمی‌شود مهیا کرد. خب اینجا می‌گویند اگر آن واجب ما نماز جمعه باشد، به علت اینکه قدرت بر آن ندارم، منجز نیست. حالا یا فعلی است یا ... حالا بگوییم فعلی هم هست، ولی به هر حال منجز نیست.

خب، اگر نماز ظهر باشد، منجز است. خب آنجا شما ممکن است بگویید که اینجا آن که من علم دارم جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز هست، و این لا یقبل التنجیز. خب عیب ندارد. حالا آن را بعد صحبت می‌کنیم در موردش. ولی در جایی که هر دو فرض بنابر اینکه وجود داشته باشند. من نمی‌دانم، ببینید نمی‌دانم که اینجا زید موجود است یا عمرو موجود است. اگر زید موجود باشد اثر دارد، اگر عمرو هم موجود باشد اثر دارد، ولی اثر داشتن، در ظرف وجود باید اثر داشته باشد دیگر؛ در ظرف عدم وجود که لازم نیست اثر داشته باشد. ما هم اینجا می‌گوییم حدث اصغر و حدث اکبر بقاءا اثر دارند، بقاءا. بقاءا اثر دارند یعنی چی؟ یعنی اگر موجود باشند اثر دارند. همین طور هم هست. پس جامع بین مردد بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز نیست اصلا. و این اصلا مصداق آن بحث نیست. مردد بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز اگر هم درست باشد، در جایی هست که این دو تا حکم بر فرض وجود هم منجز نباشد. و الا این مشکلی که ما اینجا داریم این است که یکی از این حکم‌ها ممکن است موجود نباشد. یکی از این موضوع‌های حکم ممکن است موجود نباشد، در نتیجه حکمش منجز نباشد نه بر فرض وجود. بنابراین ربطی به آن بحث ندارد.

اما آن اصل آن بحثی که الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز هم یقبل التنجیز؛ آن هم خیلی روشن نیست. ببینید بحث سر این است که ما علم داریم که یک تکلیفی اینجا به گردن ما آمده است؛ در همان مثال نماز جمعه و نماز ظهر. نمی‌دانیم این تکلیف آیا من قدرت بر انجام این تکلیف دارم؟ نسبت به آن به نحو اجمالی که ملاحظه می‌کنیم می‌گوییم یا نماز جمعه یا نماز ظهر واجب است، نمی‌دانم نسبت به آن قدرت دارم یا ندارم. شک در قدرت دارم. با شک در قدرت مانعی دارد که شارع مقدس بگوید شما حتما باید این را انجام بدهید؟ آقایان که در شک در قدرت قائل هستند که باید احتیاط کرد. این شبیه همین است دیگر.

س: قدرت را مثال نزده، یک شرط دیگر را مثال زده، مثلا بعضی از شروط هست که بازگشت به شک ....

ج: نه اگر آن باشد دیگر علم اجمالی از بین می‌رود.

س: نه علم اجمالی را نمی‌خواهد بگوید

ج: نه یک مثال بزنید ببینیم مثال چیست. مثال بزنید تا ببینیم

س: اگر زید باشد مبتلا به من نیست، اگر عمرو باشد مبتلا به من نیست، اگر یک نجاست دیگری باشد مبتلا به من است

ج: آها، اگر مثلا

س: یا اناء سلطان نجس است یا ظرف خودم؛ اگر اناء سلطان باشد لا یقبل التنجیز است اگر ظرف خودم باشد

ج: بله، حالا می‌گویم حالا آن مثال‌های دیگری که هست آنها یک قدری نیاز به یک سری بحث‌هایی دارد، نمی‌خواهم حالا بیشتر، این نکته‌ای که می‌گویید خوب است ولی نکاتی دارد که آیا به هر حال آن را می‌شود، می‌خواهم عرض کنم که اگر هم آن بحث الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز را هم در جای خودش بپذیریم، که خود آن یک مقداری به نظر من نیاز دارد به یک مقداری تحلیل که این الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز یعنی چی، این مثال‌هایش را باید پیدا کرد و یک نکاتی دارد، حالا نکاتش بماند که نمی‌خواهم وارد آن نکات بشوم. آیا حتما باید علم داشته باشیم بین اینکه به اینکه آن مکلف به صلاحیت تکلیف دارد یا احتمالش هم کافی است؟ حالا آن نکاتی هست. فرض کنید همین احتمال در محل ابتلا بودن چیز کافی هست یا باید علم داشته باشیم که در محل ابتلاست. حالا اینها در جای خودش. من الان اصل آن کبرای الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز یقبل التنجیز را نمی‌خواهم بحث کنم، آن نکاتی دارد که در جای خودش باید بپردازیم.

آن که الان بیشتر می‌خواهم رویش تکیه کنم، می‌گویم حالا آن الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز یقبل التنجیز اگر در جای خودش هم صحیح باشد، این ربطی به بحث ما ندارد. ربطی به بحث ما ندارد، بحث ما اصلا به آن شکلی که ایشان بحث را مطرح می‌فرمایند نیست. خب این هم دو نکته.

نکته سومی که اینجا ایشان مطرح می‌کنند، بحث عرض کنم خدمت شما این است که حالا ایشان می‌گویند حالا اگر ما بپذیریم که الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز هم یقبل التنجیز ولو به ملاحظه اینکه یکی از دو فرضش قبول تنجیز می‌کند، و بگوییم ما یک علم اجمالی اینجا برایمان ایجاد می‌شود، این علم اجمالی به درد نمی‌خورد. آن چون گفتیم دو تا قضیه داریم؛ آقای صدر تحلیلشان این شکلی بود که ما در واقع، آها، این را فراموش کردم این مطلب را بگویم. آقای صدر در آن علم اجمالی که در ذیل کلی قسم اول هست، خب این را بازگشت داده بودند به دو تا قضیه، گفته بودند اگر حادث زید باشد، الان موجود است. اگر حادث عمرو باشد الان موجود است، مفاد استصحاب را این شکلی گفتند اگر بگیریم، اگر حادث زید باشد الان موجود هست، اگر حادث عمرو باشد الان موجود هست، گفتند یک علم اجمالی اینجا داریم، و این علم اجمالی به تحقق احد الشرطین علم تعبدی به تحقق احد الجزائین را به دنبال می‌آورد. ایشان می‌گویند این نحوه تنظیمی که آنجا کردیم اینجا نمی‌آید؛ چون می‌گوییم اگر آن حادث مثلا اگر آن حدث، حدث اصغر باشد، بگوییم شارع حکم کرده به بقائش، نه حکم نکرده به بقائش، چون اگر حدث اصغر باشد قطعا مرتفع است. اگر حادث حدث اکبر باشد، آن را حکم به بقائش کرده؛ بنابراین من علم اجمالی به تحقق احد القضیتین ندارم، احدی القضیتین ندارم، که بگوییم من علم دارم که یکی از این دو تا قضیه صادق است، بنابراین با علم به تحقق احد الشرطین علم به تحقق احد الجزائین پیدا می‌کنم. نه، دو تا قضیه شرطیه‌ای که به نحو اجمال به آن علم داشته باشیم اینجا ما نداریم؛ چون فرض این است که بنا بر اینکه حدث، حدث اصغر باشد آن یقینی الزوال است. بنابراین من نمی‌توانم به این شکل قضیه را دنبال کنم. این را آقای صدر به این نحو مطرح می‌کنند.

البته عرض کردم که اولا ما به این شکلی که ایشان بحث را دنبال می‌کرد، بحث را نمی‌خواهیم دنبال کنیم. همچنان که آقای هاشمی هم فرموده بودند نمی‌خواهم بگوییم، حتی در همان جا هم، ما می‌خواهیم بگوییم علم داریم به اینکه زید یا عمرو موجود است، به نحو بازگشت بدهیم به دو تا قضیه شرطیه‌ای که علم داریم که یکی از این دو تا قضیه شرطیه موجود است، به آن نحو ما مطلب را نمی‌خواهیم دنبال کنیم. این یک نکته. بلکه ما می‌خواهیم بگوییم من علم دارم که یا حدث اکبر موجود است، یا حدث اصغر موجود است. خب شارع می‌گوید آن حدث اصغر یا حدث اکبری که موجود است، بگو هنوز موجود است. پس بنابراین به این شکل که ما قضیه دو تا قضیه شرطیه باشد که نسبت به آن علم اجمالی داشته باشیم، قضیه را به این شکل نباید مطرح کنیم. این یک نکته.

نکته دیگری که اینجا هست آن این است که استصحاب کلی قسم ثانی را عرض کردم در واقع می‌شود سه شکل تصویر کرد. یکی اینکه من علم دارم دوران امر بین مقطوع الزوال و مقطوع البقاء؛ این معروف‌ترین قسم کلی قسم ثانی است. معروف‌ترین صورتش است. یک صورت دیگر هم در کلمات آقایان ضمیمه شده، بین دوران امر بین مقطوع الزوال و محتمل البقاء؛ که این صورت دیگری است که در کلام آقای صدر اشاره شده است.

حاج آقا می‌فرمودند یک قسم سومی هم هست؛ دوران امر بین مقطوع البقاء و محتمل البقاء؛ اینجا ما می‌توانیم علم اجمالی را تصویر بکنیم، اگر آن علم اجمالی که ایشان تصویر می‌کردند باشد اینجا می‌توانیم. ما می‌گوییم اگر آن حادث، حدث مثلا اکبر باشد، حتما موجود است. اگر حدث اصغر باشد به برکت استصحاب موجود است. علم اجمالی داریم به وجود آن فرد یا وجدانا یا تعبدا.

س: این داخل در همان اصل استصحاب نمی‌شود؟

ج: نه نه، یکی از، قسم اول که نیست، این در واقع آن فردی که ما به وسیله آن فرد یقین به حدوث داریم مردد است. مردد است، و علی ای تقدیر هم شک نداریم. این به هر حال.

این یک قسم دیگری است که...

س: آن که الحاقی به اول بود از این بدتر بود وضعیتش. این از آن وضعیتش بهتر است که، چون یک طرفش یقینی است. آنجا هر دو طرفش مشکوک بود.

ج: عیب ندارد، می‌خواهم بگویم یک چنین صورتی هم در این بحث است.

حالا آن مهم نیست، نه من می‌خواهم بگویم به هر حال یک چنین صورتی این وسط است در کلمات آقایان این صورت مطرح نشده است.

س: به خاطر این نیست که برگشتش به همان صورت‌های وسیط است؟

ج: نه برگشتش به آنها که نیست، حکمش تفاوت دارد.

س: نه بالاخره چون محتمل البقاء هست دیگر همان استصحاب بر آن پیاده می‌شود دیگر.

ج: نه محتمل البقاء بنا بر بعضی از تقادیر است. محتمل البقاء بر جمیع تقادیر که نیست.

این نکته‌ای که می‌خواهم اینجا رویش تکیه کنم این است که یک حکمی، حالا این را دیگر این بحث اشکالش بیشتر شکلی است. که یک چنین حکم این مسئله را این وسط بیان نشده. مناسب بود حکم این مسئله اینجا بیان می‌شد.

خب این یک مطلب در پرانتز بود می‌خواستم عرض کنم.

آقای صدر اینجا به این شکل بحث را ادامه می‌دهند، می‌گویند حالا فرض کنید که ما اشکال در یقین حدوث و شک در بقاء نکردیم، گفتیم که اینجا ما یقین به حدوث داریم، شک در بقاء هم داریم، ولی مشکل قضیه این است که این استصحاب معارض دارد. یک معارضی دارد که آن معارض باعث می‌شود که این استصحاب جاری نشود. آن معارضش چیست؟ می‌گویند ما یا قائل می‌شویم که علم اجمالی تنجیزش به نحو علیت است، یا قائل می‌شویم تنجیزش به نحو اقتضاست و بنابر هر دو تا مبنا اینجا ما با مشکل مواجه هستیم.

اگر گفتیم علم اجمالی تنجیزش اقتضائی است، خب من اینجا معنای تنجیزش اقتضائی بودن این است؛ علم اجمالی در صورتی اثر دارد که برائت در اطراف جاری نشود. در مواردی که علم اجمالی تنجیزش را اقتضائی می‌دانیم، تنجیز فرع عدم جریان اصول مؤمنه در اطراف است. و در ما نحن فیه نسبت به آن فرد طویل اصل جاری می‌شود. ما نمی‌دانیم نماز مثلا حدث اکبر الان موجود هست یا نیست، برائت از حدث اکبر می‌کنیم. خب بگویید که این معارض است با برائت از حدث اصغر. خب حدث اصغر می‌دانیم که نیست. دیگر برائت بر فرضی که علم داریم که تحقق ندارد که جاری نمی‌شود. پس برائت از حدث اکبر جاری می‌شود. این خب روشن است.

وقتی برائت از حدث اکبر جاری شد دیگر استصحاب اثری ندارد؛ چون استصحاب تازه می‌آمد یک علم اجمالی تعبدی درست می‌کرد. علم اجمالی وجدانی‌اش با وجود برائت در یک طرف اثر نداشت. فکیف بالعلم الاجمالی التعبدی. اما اگر علم اجمالی را گفتیم که این علم اجمالی به اصطلاح

س: معارض نداشت دیگر مقدم شد. درست است؟ یعنی موضوع تنجیز را برداشت

ج: یعنی به این معنا که حالا تعبیر اینجوری می‌خواهم بگویم که آره این جوری تعبیر بکنید عیب ندارد.

اما اگر ما بگوییم علم اجمالی علت تامه است. در صورت علت تامه‌اش ایشان تعبیر معارض می‌کند. ایشان می‌گوید این علم اجمالی که ما اینجا داریم، این علم اجمالی علم اجمالی تعبدی است و این علم اجمالی هست که ناشی از ادله استصحاب است. استصحاب هست که می‌خواهد برای ما این علم اجمالی را ایجاد کند. اگر استصحاب جاری باشد، علم اجمالی به اینکه احدی القضیتین الشرطیتین صادق است؛ آن دو تا قضیه شرطیه‌ای که ما اینجا تصویر می‌کردیم مفاد استصحاب بود دیگر. مفاد استصحاب این بود که اگر حادث فرد صغیر باشد الان موجود است؛ اگر حادث فرد کبیر باشد الان موجود است. آن بود دیگر. استصحابی که اینجا شما می‌خواهید جاری کنید، آن دو تا قضیه استصحابیه‌ای که می‌خواهید جاری کنید، این قضیه استصحابیه با برائت از اکبر معارض است.

حالا این را دقت بفرمایید تا ببینیم این کلام ایشان تا چه حد درست است. این را حالا ملاحظه بفرمایید در بحث آقای صدر این را ان شاء الله شنبه دنبال می‌کنیم.

همین بحث را در کلاس راهنما همین بحث را در واقع دنبال خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین